

استراتژی هدایت توسعه شهری - 2

در ادامه مطالبی که در بخش قبلی این بحث مطرح گردید ، جهت شناسایی و ویژگیهای بخش شهری جامعه ، و سپس آشنایی با گرایشهای استقرار فضائی جمعیت و فعالیتها در آن ، میباید جوانب مختلف بخش شهری کشور در ابعاد : اقتصادی، اجتماعی ، سیاسی و فیزیکی- فضائی ، با توجه به تحولات ساختاری در روند تاریخی اش ، مورد توجه قرار گیرد . در بخش قبلی ملاحظه شد ، عقب ماندگی و توسعه نیافتگی شدید ، عمده ترین ویژگیء بخش شهریء کشور در دهه های گذشته بود . اما این وضعیت در سالهای بعد از کودتای مرداد 32 با تحولات و دگرگونی های خاصی همراه شد ، که تامل در آن اهمیت بسیاری خواهد داشت . بعنوان مثال توجه به بن بست هائی که رژیم گذشته با آن مواجه شد .

تاثیر تغییر و تحولات پس از مرداد 32 در فروپاشی رژیم گذشته .

با توجه بویژگیهای روند اقتصادی سیاسی و یا سیاست گزاری های آن دوران ، ایا میتوان علل فروپاشی رژیم گذشته را «علاوه » بر تداوم مطالباتی که در 28 مرداد 32 به کمک سلطه گران خارجی سرکوب شد ، تا حد زیادی نتیجه روند سیاسی و یا سیاست گزاریهائی دانست که از سالهای 32 تا 57 اعمال شدند ؟ یعنی فروپاشی رژیم گذشته را همچنین و یا «عمدتاً» بعلت وضعیت اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ای دانست که در آن سالها شکل گرفتند ؟ پرسش مطرح شده در بحث حاضر اهمیت بسیار تعیین کننده ای ، بقسمی که دامن زدن به آن بسیار ضروری است . دارد ،

در مورد فروپاشی رژیم گذشته تا کنون تحلیل و یا اظهار نظرهای متنوعی ارائه شده . فرضاً "از دخالت خارجی گرفته تا استفاده و یا سوء استفاده از مذهب ، از تبلیغات رسانه های برون مرزی گرفته تا تصمیمات سران سلطه در گواردا لوپ . از خودکامگی رژیم گذشته تا وابستگی آن ، از عدم آمادگی جامعه ایران برای مدرنیزاسیون !؟ بلاخره تحلیل ها و علت یابیهای دیگری که هر کدام بنوبه خود میتوانند مبین تأثیری محدود بر عوامل و یا علل فوق در این فروپاشی باشند . ولی در مجموع این نسبت دادن ها ، آنطور که باید ، برای اینکه بگونه ای شسته و رفته پاسخ گوی پرسشهای متنوع پیش رو ، از آن جمله در رابطه با بحث حاضر -

پرسشهایی که در رابطه با معضلاتی که در اثر این تغییر و تحولات امروزه بخش شهری جامعه با آن مواجه است - کافی نیستند . بنا براین، جهت رفع این نقیصه ، احتمالاً "میباید ، مجموعه سیاست گذاری ها ، و روند تغییر و تحولات آنها ، در گذشته و حال ، و بویژه سالهای پس از کودتای 28 مرداد 32 را از نظر، فرصت های پیش آمده و یا از دست رفته ، عوامل مشروط کننده و همینطور بازدارنده ها ، خاصه زاویه سازی و تقابل آن با منافع جمعی و یا تقابل در تحقق توسعه و واقعی ، در ابعاد اقتصادی ، اجتماعی، سیاسی- نهادی در دوره تاریخی مذکور بگونه ای مستند و مستدل تر، مورد توجه قرار داد .

با توجه به ویژگیهای بسیار محرز و تا حدی ذکر تکراری آنها ، همانطور که ملاحظه میگردد ، شناخت عوامل و شرایط عینی ای که منجر به فروپاشی رژیم گذشته شد، بدون هیچ شکی میباید نقطه آغاز هر کنکاشی در این زمینه باشد . هر چند که شناسائی و مستند نمودن موارد مذکور به پژوهش های وسیع تری نیاز دارد که بسیار فرا تر از امکانت این سایت است .

روند تحولات و چگونگی سیاست گذاریهای توسعه در سالهای پس از کودتای 28 مرداد

برای شناسائی بیشتر زمینه های فروپاشی رژیم گذشته (انهم در حد خصلت یابی روند های در جریان در آن سالها ، تاحدی که بتوان کم و بیش تاثیر آنها در تحولات بخش شهری ، را شناسائی نمود.) یعنی شرایط عمومی روند روبه افزایش مطالبات مردم ، و یا بعکس روند روبه گسترش ناتوانی و ناکارآمدی و در نهایت تقابل رژیم گذشته با مطالبات فوق ، میباید روند سیاست گذاری و تحولات و ارایش نیروها بعد از کودتای 28 مرداد 32 را بیشتر خصلت یابی نمود . چون علل واقعی فروپاشی رژیم سابق و میزان تعیین کنندگی یک یک علت ها چندان روشن نیستند . یعنی بدون بررسی همه جانبه دوره پیش گفته شناسائی محدودیت ها ، بن بست و ناکارآمدی ها، چندان میسر نخواهد بود. بفرض ، نمیتوان دریافت : فرضاً" درسی سال بعد از انقلاب ، الف : چرا ، اغلب معضلات و عقب ماندگی های موجود در رژیم گذشته (معضلات اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی - نهادی و حتی فیزیکی) ، بهمان سبک و سیاق سابق و به میزان بیشتری باز تولید شدند؟! ب : چرا، بعد از انقلاب و تاحدودی به جز چند سالی پس از آن ، دوباره زاویه سازی با مطالبات مردم در

این زمینه ها، همانند رژیم سابق ، آغاز شد . انهم بگونه ای که بتدریج به تقابل با ان رسید ، در نتیجه همه سیاست گزاریها در امور جاری شبیه به سیاست گزاریهای رژیم گذشته (البته با ظاهری متفاوت) شد ؟

فرضا" اغلب برنامه ریزی ها در زمینه توسعه کلان کشور ویا در زمینه مورد بحث ما ، برنامه ریزی شهری ، تکرار و تداوم همان روال والگوهای کلیشه ایء قبل از انقلاب شد . ایا واقعا "الگوها ئی" که قبل از انقلاب به بن بست رسیدند واقعا" « اونیورسال» بودند ؟ یعنی ایا برنامه ریزی ، بلاخره برنامه ریزی است ! چه پیش ویا پس از انقلاب باشد ؟! ج : چرا، اغلب مشکلات ، نا کارامدی و بن بست ها (در بعد اقتصادی اجتماعی نظیر : بیکاری ، گرانی ، فقر و . . ودر بعد سیاسی : عدم مشارکت مردم در سیاست گزاری ها ودر نتیجه صاحب اختیاری انها) با شدت بیشتری ادامه یافت ؟ اکنون پرسشی که با تامل ودقت بسیار میتوان وحتى میباشد مطرح نمود این است که : ایا اوضاع در بیست و پنج سال پس از کودتای مرداد 32 بگونه ای رقم خورد که رهائی از چنبره معضلات ناشی از ان ، بسادگی امکان پذیر نبوده است ؟

یعنی به هر حال پس از انقلاب چاره ای جز تداوم انها نبود ؟ شاید !

اگر توجه مان را فقط به کشور ایران محدود نکنیم و عرصه عمومی شکل گیری این معضلات - انهم بگونه ای که با ان مواجه ایم - را کل جهان تحت سلطه بدانیم ، البته بدون اینکه دچار کلی گوییهای رایج شویم ، میتوان گفت : سیاست گزاری وبرنامه های بعد از مرداد 32 بطور عمده نتیجه دو گروه عوامل بودند .

نخست - عواملی که به تداوم تضمین منافع غرب در کل جوامع واقع در حوزه نفوذ اش بویژه در منطقه خاور میانه ، مربوط میگردد . در ان سالها دهه 50 میلادی ببعد خاصه در رابطه با جنگ سرد و کشمکش های سیاسی مربوط به ان، برای غرب همواره تحکیم مناسبات مبتنی بر سلطه اش با جوامع پیرامونی از اهمیت به سزائی برخوردار بود . چنانکه هم اکنون نیز علی رقم تحولات وسیعی که در جهان بوقوع پیوسته ، غرب سیاست های گذشته اش را که مرده ریگ دوران استعمار است ، با همان ترفندهای سابق دنبال میکند ! ب - عواملی که به وضع موجود کشورهای در حاشیه ، نظیر شرایط ویا ویژگیهای ساختاری تاریخیء اقتصادی اجتماعی وسیاسیشان ، مربوط میشد .

در رژیم گذشته از سالهای بعد از کودتای 28 مرداد 32 بتدریج در کشور شبه الگوویا روالی (شبه الگو) از این جهت که مجموعه این سیاست گذاری ها هیچگاه بصورت الگوی مشخصی در نیامدند (شکل گرفت که در آن سالها کم و بیش - در عمل- روال مد روز جوامع توسعه نیافته ای که در حوزه نفوذ غرب قرار داشته و اغلب دارای حکومت های متکی به اقلیت مسلط بر جامعه بودند ، یا انها ئی که بعضا" درامدی از محل صدور مواد اولیه داشتند ، بود. این الگوچنین به جوامع پیرامونی تجویز میشد که : در رابطه و با مشاورت مداوم سلطه گران ، پرهیز از فشارهای سیاسی دوران جنگ سرد ، سیاستی را پی گیرند که هم رژیم ها محلی با خطر سقوط مواجه نشوند ، و هم منافع اقتصادی و ژئوپولیتیکی سلطه گران ، بویژه ایالات متحده حفظ شود . بنابر این، این دو هدف همواره دغدغه و نگرانی عمده غرب در رابطه با این کشورها بوده و هست . بدین ترتیب ، وبهمن خاطر، پس از کودتای 28 مرداد 32 همه نیروهای ملی ومدعی سرکوب شدند . (همانطور که میدانیم پس از کودتای 32 بمدت سه سال در کشور، در دوران نخست وزیری زاهدی ، وضع فوق العاده امنیتی - حکومت نظامی- برقرار بود. سرکوب طی این سالها با قدرت تمام اعمال میشد .) اما هم استبداد داخلی وهم سلطه گران بخوبی میدانستند با سرکوب تنها نمیتوان مشکلات رو به گسترش را مهار کرد. چون در واقع مشکلات روبه افزایش وهمه جانبه ، برای نظامهای حاکم بر این کشورها وضعیت بغرنج و لاعلاجی را بوجود آورده که ، بدون وقفه در حال تشدید شدن بود ! سالهای بعد از 28 مرداد مشکلات روبه افزایش مرتبا ناکامی ها را در همه ی سیاست گزاریها ، و در همه بخشهای زندگی اجتماعی ، هویدا میکرد . بنابر این چاره ای نبود که بکمک هم پیمانان خارجی راه علاجی اندیشه شود . اما این راه چاره ، همان سیاست گزariهایی بود که غرب تقریبا "بصورت نسخه عمومی در همه کشورهای در حاشیه بکار میگرفت . حفظ حکومت های دست نشانده و اجرای برنامه ها و سیاست های به اصطلاح توسعه ، بکمک قرضه وسایر تسهیلات مالی بانک جهانی ، ترتیب های مالی منطقه ای ویا بین المللی و امثالهم ، این کمکها ، و در واقع قرضه ها ، معمولا" با برنامه ها و مشاورت نهادهای خاصه اغلب امریکائی انجام میشد . شرایط بگونه ای ترتیب داده میشد که کشور هدف ، از نهاد کمک کننده بین المللی (امریکائی) تقاضای تهیه برنامه توسعه ونظیران را بنماید . برجسته ترین نهاد های امریکائی در این زمینه ، بنیاد های فُورد و

کارانگی بودند . بنیاد فورد هم ، ان.جی .او های مختلف ومشاورینی که در سطح بین المللی کار میکردند ، خاصه مشاوران وکارشناسان کشور هدف را زیر پوشش مالی ومشاوره ای قرار میداد ، وهم با ارتباطات ونفوذ سیاسی خود دروزارت خارجه ، سیا وارگانهای وابسته به سازمان ملل ترتیب این کمک رسانی ها را میداد . فرضا "به همان صورتیکه پس ازتاسیس سازمان برنامه ابتهاج ازبنیاد فُورد وسپس گروه هاروارد ، طلب راهنمایی وکمک نمود ؛ چند سال قبل ازان پاکستانی ها این کمک ها رادریافت کرده بودند . وبهمین نحو سایر کشورهای درحاشیه ازاین راهنمایی و مشاوره های ذیقیمت ! بی نصیب نمی ماندند . بدین ترتیب وبعنوان مثال ، ازبرنامه ریزی توسعه باهدف ارام کردن جنگ ویتنام که ، مَکنامارا (وزیر دفاع ایالات متحده در دوران جنگ ویتنام) انرا تحت عنوان : آرام سازی (پاسیفیکیشن) ارائه داد گرفته ، تا سایربرنامه های توسعه ، که درکشورهای وابسته به امریکا ارائه میشد وهمچنین برنامه های پنج ساله توسعه درایران ، سیاستهای مربوط به توسعه ای که سازمان برنامه باجرا در میاورد ، همه بابرداشت ونگرش سیاسی هدفدار مشابهی تهیه میشدند . ودرواقع آرد یک کیسه بودند.

این برنامه ها، سیاست گزاری هائی را شامل می شدند ، که در عمل بیشترشیه به جمع اعداد یا ملغمه ای ازسیاست ها ئی بودند ، که بنا به مقتضیات روز اتخاذ میشدند . ملغمه مورد بحث سیاست های گوناگونی را همچون اصلاحات ارضی ، انقلاب سفید وروند صنعتی شدن مبتنی برجایگزینی واردات ، اهداف واهی وخیالپردازانه ای همچون " ایده " طبقه متوسط سازی ، وسیاست گزاری های نظیران تشکیل میشدند . بقسمی که محوراصلی وظاهرا" سازمان دهنده همه ی این سیاست ها ، برنامه های باصطلاح توسعه بود . همین جاست که نقش سازمان برنامه وبرنامه های نخست هفت ساله وبعد پنجساله انرا که بصورت عناصر مهم این جمع اعداد درامدند ، میتوان مورد تامل قرار داد . چنانکه درارزیابی هائی که در پایان هربرنامه پنج ساله انجام میگردد، ناکارامدی ومسئله سازی شان بیش ازپیش مشخص میشد . این اظهار نظروتحلیل را ازقول تاس. اچ مک لئود (سرپرست اجرائی گروه مشاوران هاروارد دربرنامه ریزی در ایران ، نشر نی) که مشاور ارشد برنامه ریزی های پنجساله ، از برنامه سوم به بعد بوده است ، مطرح میکنیم . بدین معنی که مشاورین گروه هاروارد در نقدهایشان مرتبا" این تناقضهاوکاستی های

بنیادی سیاسی را مطرح مینمودند. از اینکه اکثر برنامه ها که درواقع از نسخه های مشخصی تبعیت مینمایند، خوشنود نبودند و بن بست آنها را حتمی میدانستند .

ناکامی و بن بست پی در پی این برنامه ها صرف نظر از ملاحظات سیاسی شان ، نگرش خاص برنامه ریزی ناظر بر آنها و یا تخصیصی (الوکتیو) بودنشان و مهمتر از همه «تقابل» باروندهای جاری که همگی در عدم موفقیتشان نقش داشتند ، بعلت عدم مشارکت مردم در تهیه آنها بود . یعنی درواقع مشکل «سیاسی» و نه چنان که اغلب به غلط و یا با غرض مطرح میگردد فنی ، کارشناسی ، مدیریتی و امثالهم ، بود . این مسئله تا این حد بوضوح قابل درک است که ، همان گونه که قبلاً"مطرح گردید ، گروه مشاورین هاروارد این برنامه ها هم ، بارها در نقد هایشان به ان اشاره نموده اند . برنامه ریزی ها معمولاً به اتخاذ سیاست هائی میانجامید که مبتنی بر طرح مسئله ای که با مشارکت مردم مطرح شده باشد نبودند . همواره جمع را دور زده ، و یا در محدوده بسته مشاورین و مسئولین اتخاذ تصمیم میشد . یعنی مبنای کار همواره برداشت تکنو بوروکراتیک وطنی- وارداتی ای بود ، که بتقلید از کلیشه های وارداتی شان، دولت بعنوان کارفرما و مشاور ارائه دهنده خدمات مشاوره ای ، مسئول تدوین برنامه ها و تعیین راه کارها ، بودند ! مردم در این ماجرا عملاً" سهمی ندارند . مهم ترین مسئله ای که در چنین وضعیتی قابل رویت و تاملی ویژه است این مهم است که : مشکل فقط به ، عدم تصمیم گیری ها مبتنی به خرد جمعی محدود نمی شد ، بلکه مهم ترین علت ناکارامدی ها در این بود که : در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ویژه جامعه ما یعنی با وجود ویژگیهای ساختاری موجود ، عدم مشارکت مردم در تصمیم گیری ها ، راه را در همه عرصه ها برای سرمایه سوداگری که ، باز هم بخاطر همین ویژگیهای ساختاری بر اقتصاد ما بختک و ارمسلط بوده و در کمین نشسته ، باز میگذارد. انهم بگونه ای که هر برنامه و سیاستی را به صورت فرصتی برای انباشت سوداگران خود در میاورند . بهمین علت بود که علیرقم درآمدهای نفتی ، سرمایه داری محلی ما ، و یا آنچه در اثر سلطهء پس از شکست و پذیرش عهدنامه های پیش گفته در قرون گذشته ، بسیار ضعیف شده و اتکائی بخود نداشت ، با بختک سوداگری درامیخت و باز هم در واقع ، نه از نظر اقتصادی - نقش آفرینی در تولید اجتماعی - و نه از نظر طبقاتی و سازمان دادن به مطالبات مشخص طبقاتی اش نقش آفرینی و ابتکار عمل

موثری را مطرح نکرد . بلکه بجای آن سوداگری و فساد مالی و دلال بازی را گسترش داد . بازتاب همین وضعیت را میتوان بوضوح در شرایط طبقه کارگرو بطور کلی کل نیروی کارء جامعه ، مشاهده نمود . بدین صورت که این طبقه هم بدون اینکه قادر باشد « قائمء بخود » مطالباتش را مطرح نماید ، دچار نوعی استیصال و شرایط مشقت بار و بسیار « ناپایدار » شده است .

بنابراین ، پدیده ویا در واقع معضل عمده ای که در این دوران شکل گرفت ، بصورت ملغمه ای بود که باختصار برخی از مشخصه های تعیین کننده آن مطرح گردید . وضعیتی، که رهایی از آن با توجه به ویژگیهای ساختاری تاریخی اش چندان آسان نیست . وضعیتی که رژیم گذشته را به بن بست کشاند و در عمل بصورت یکی از عمده ترین عوامل فروپاشی اش درآمد .

از کودتای 28 مرداد به بعد شاه و مشاوران وطنی ، ها رواردی و بنیاد فوردی اش میخواستند با قرضه خارجی و بعد هم تزریق مداوم پول نفت سیستمی را بر پا کنند که مستقل ویا بدون مردم تصمیم گیری کنند، و بدین ترتیب به دروازه های تمدن بزرگشان برسند اما نشد ! چرا نشد ؟ چون ساختاری شکل گرفته بود که شاه و اطرافیان باند گونه اش با پول نفت را ، به جای رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ به فروپاشی بزرگ سوق دادند . روند های در جریان (اقتصادی اجتماعی و سیاسی- نهادی) از جهت ویژگیهای ساختاری شان بگونه ای شکل گرفتند که ، جز گسترش و بسط معضلات ، حاصل و هنر دیگری نداشتند . یعنی اقتدار حکومتی آنها تو خالی و پوشالی بود ، چون قادر به شکل دادن به زیر بنای مادی ساختار موجود نبودند . وضعیت در همه ی ابعاد فوق بدون حد اقل انسجام و در ناپایداری کامل بود . وضعیت از انجائی که مجموعه عوامل « تثبیت » کننده اش تناسبی با عوامل - بشدت روبه رشد - « فروپاشنده » اش نداشت ،

در واقع در حال شکل دادن بیک سونامی بود . در وضعیت توسعه نیافته ، همچون توسعه نیافتگی ما : در اثر تشدید روند روبه گسترش معضلات ، بیعدالتی ها و سپس به تنگ آمدن مردم است که ، به خیزش اجتماعی میانجامد . از یک سو بیکاری ، گرانی ، حاشیه نشینی تشدید قطبی شدن جامعه و از همه مهمتر ناکار آمدی و بن بست مزمن کل نظام اقتصادی پیش رو و از سوی دیگر درماندگی و کم آوردن مداوم دستگاه اجرائی ، وضعیت را به بن بست میکشاند . در چنین وضعیتی است که در همه زمینه ها حکومت به سوی

تکیه بر توهمات سوق داده میشود . توهم رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ ، توهم قدرت اول منطقه شدن
والخ . رژیم سابق بعد از مرداد 32 با همین توهمات شروع کرد ، بکمک نخست استقرار خارجی که انهم
بخشی از نسخه تحمیلی غرب بود و سپس تزریق بی وقفه دلارهای نفتی سعی داشت از طریق ارائه امکات
وسیع به اطرافیان خود ، دژتسخیرنا پذیری را برپا نماید ، باکمک بنیاد فورد و مشاوره مستمرهارواردیون
برنامه های توسعه پنجساله و ایجاد صنایع و سیاست های درهم برهمی را آغاز نمود . ازسالهای میانی دهه
سی و تا سالهای نخست دهه 50 خورشیدی فعالیت ها بطورنسبتاً وسیعی جریان داشت . ساخت و ساز
وریخت پاش که به انتها رسید ، گویی چوب بست بنا را که برداشتند ، ترک ها شروع شد . سال پنجاه و پنج
، دوسال قبل از انقلاب ، را میگوئیم ! همه طرح ها و سیاست گذاری ها به بن بست ونا کارائی کامل
رسیده بود . (شاهد : گزارشهای بازرسی شاهنشاهی ونه شاهد غریبه ! دیگری !!) چرا ؟ چون همه اش
برپایه توهمی بود که ، مشاوران خارجی و دوستان نادان داخلی، انهم بدون مشارکت مردم در سیاست
گذاری ها ، برایشان نسخه پیچی کرده بودند ! رژیم گذشته ، تا آخرین روزهای سقوطش متوجه این
واقعیت بزرگ نشد که : مردم چاره ای جز آزادی خواهی ، ویا مشخصاً : کسب حقوق مدنی وسیاسی شان
ویا مشارکت مستقیم در تصمیم گیری وسیاست گذاریها ، ندارند . چاره خروج ازاین بن بست صاحب
اختیاری کامل مردم بود . مردم آزادی را برای زیبایی ان نمیخواستند ، چون مشکلات وعضلات روبه
افزایش در همه زمینه ها انها را بستوه آورده بود ، چاره ای جز برچیدن ان بساط را نداشتند . درواقع انقلاب
57 از نوع رسیدن کارد به استخوان بود ! اما چرا این وضعیت باهمه ی تناقض هایش بعد از انقلاب هم
تداوم یافت ؟ ایا رهائی ازان وضعیتی که بدینسان شکل گرفته بود ، غیرممکن بود ؟ البته بدون مشارکت
همه جانبه مردم ، بشهادت تحولاتی که امروزه دراکثرجوامع درحال توسعه درحال تحقق است ، بلی !
بدون تفسیر بیشتر باید گفت : وضعیت قبل از انقلاب و عملاً " تداوم ان دربعد ازانقلاب، معضلی است
که واقعا" با توهماتی نظیر " راه چین!" و امثالهم چاره نخواهد شد . معضل پیش رو عمدتاً " علت سیاسی
دارد ، یعنی بدون مشارکت همه جانبه جمع درسیاست گذاریها ، سیاست گذاری ها بالاجباربه تکرار روال
گذشته سوق داده میشوند . آنچه هم اکنون شده است !

بدین ترتیب ، درچنین وضعیتی علاوه بر زاویه سازی با منافع جمع و تشدید تقابل با روند های در جریان دراکثرزمینه ها ، بختک سوداگری هم همواره دست بالای خودراحفظ نموده ، فساد را گسترش داده ، ودرعمل هرچه بیشترهمه ی رشته ها را بنفع خود پنبه خواهد کرد .

در بخشهای قبلی این سایت درحد امکان ویژگیهای متنوع وضع موجود را تا آنجا که به بحث حاضر مربوط میشد ، درابعاد اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی مطرح نمودیم . اکنون با توجه به آنچه تا کنون مطرح شده ، میتوان ادعا نمود : برای هدایت توسعه بخش شهری واتخاذ سیاست های آگاهانه ای که واقعا" در این مرحله درخدمت توسعه کشور وپاسخگوئی به مطالبات جمع باشد ، تدوین یک استراتژی ویا راهبردی که ناظر برتوسعهء بخش شهری کشور باشد، امری لازم وبسیار ضروری است .

اهداف استراتژی توسعه شهری با توجه به مرحله توسعه کنونی

مهمترین هدف ضروری ایکه چنین راهبردی پی میگيرد ، قبل از هرچیز همخوان نمودن سیاست گذاری ها ودرواقع طرحها وبرنامه ها دراین عرصه ، با واقعیات موجود - ازطریق لحاظ ویژگیهای ساختاریء ابعاد مختلف - بخش شهری است . بنا براین برای پی گیری وبرآورده نمودن چنین هدفی ، ابتدا تجدید نظر اساسی دربرداشتهای رایج ضروری است . این راهبرد پویا میتواند با وسعت بخشیدن وتداوم به پژوهش های لازم ، زمینه نیل به این هدف را فراهم آورد .

برداشت وروالی که امروزه درجامعه ما رایج وحتی غالب است ، این است که : معمولاً" بدون توجه به جوانب مختلف وضع موجود ، نتیجه گیری میکنیم ! فرضاً" نخست، بدون پژوهش مستدل ، قابل دفاع ، همه جانبه وازمون شده ، وضع موجود را بصورت " ناهنجار " ، "بی رویه" ومشابه ان ارزیابی نموده ، سپس این یا آن اقدام را تجویز مینمائیم . فرضاً" دربرداشت های رایج هنگامیکه بعنوان مثال ، با پدیده تمرکزدر کلان شهر مواجه ایم : بدون علت یابی وجستجوی علل واقعی ان ، توهومات وارزوهای نشدنی وگاه من در آوردی ، همچون : "تمرکز زدائی" ، "مهاجرت معکوس" ، " تخلیه جمعیتی" ، " انتقال پایتخت " وامثالهم را پیش میکشیم . هرچند این پیشنهادها انقدرغیرقابل تحقق اند که هیچگاه عملی نخواهند شد .

اما مطرح نمودن آنها بدون شک به اتخاذ برخی سیاست های دستوری ، در جهت به اجراء اوردنشان، می انجامد . سیاستهایی که تاکنون تنها حاصل و نتیجه ای که داشته مزید بر علت شدن و ائتلاف فرصت و امکانات محدود جامعه بوده است .

درمورد مشخص ، گرایش به تمرکز در کلان شهر ، هنگامی که گرایش به تمرکز « ذاتی » این مرحله از توسعه و معلول بقای عقب ماندگی ساختاری در همه ابعاد زندگی جامعه شهری است ، همان گونه که بارها مطرح نموده ایم ، آیا این ساده اندیشی محض نخواهد بود که با اقدامات دستوری از این سنخ به انتظار رفع و یا تعدیل تمرکز بنشینیم؟! و با اصطلاح تمرکز زدائی نمائیم! « ذاتی » بودن این پدیده یعنی اینکه هم معلول شرایط حاکم بر جامعه شهری است ، و هم جمعیت و فعالیت های بخش شهری جامعه ما به چنین گرایشی « نیاز » دارند . اکنون آیا برای رفع و یا تعدیل چنین معلول و گرایشی میباید به واهیات متوسل شد؟ و یا اینکه در پی رفع علت بود؟ بنابراین ، بدون هیچ شک و تردیدی ، تعدیل و یا رفع علت مشکلات مورد بحث، در گرو تحقق توسعه است و لا غیر . به هر میزانی که توسعه واقعا " تحقق یابد رفع و یا تعدیل مذکور هم بهمان نسبت محقق خواهد شد . هیچ راه چاره دیگر ، هیچ ترفند و میان بُری نظیر پیشنهاد های کذائی که مرتبا " مطرح میشوند ، را نمیتوان و نباید متصور بود .

استراتژی هدایت توسعه بخش شهری و وضع موجود این بخش .

در بخشهای پیشین این سایت ازان جمله در موضوعاتی همچون : شبکه و سیستم شهرها ، تغییرات ساختاری شبکه شهرها، تمرکز و راهکارهای تعدیل و کاهش آن ، کلان شهرهای ایران ، ریخت شناسی (مورفولوژی) شهرنشینی در ایران، و بلاخره موضوعات دیگری که قبلا " مطرح شده اند ، در حد امکان به بررسی چگونگی وضع موجود بخش شهری کشور در ابعاد مختلف پرداخته شد . بررسیها به روشنی مبین این واقعیت بودند که : بخش شهری و یا سیستم و شبکه شهرهای کشور از جهات مختلف اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و در نتیجه از جهت امکانات فیزیکی هم ، با کاستی ها و در واقع توسعه نیافتگی های بسیار مواجه است . وجود این کاستی ها بر کسی پوشیده نیست ، و همگان به آن واقف اند . اما، هنگامیکه

این کاستی ها مطرح میگردند معمولا" بلافاصله نظر ها بدون توجه کافی به علل واقعی وجود آورنده انها - یعنی در نظر داشتن و پذیرش اینکه این ویژگیها، همانگونه که بکرات مطرح نموده ایم ، ذاتی این مرحله از توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه است - خواهان رفع این کاستی ها میشوند . در نتیجه چنین پنداشته میشود که اگر امکانات-انهم معمولا" فیزیکی و رفاهی- در نقاط مختلف فراهم شود ، مشکل بر طرف خواهد شد . بنابراین ، عمدا" یا سهوا" بجای اینکه علل اصلی برجسته شوند ، یا اینکه فرضا" بپذیریم که : در این مرحله از « توسعه » کشور ، جمعیت و فعالیت ها و در نتیجه ، ارایش فضائی استقرارها در قلمرو ملی قادر به استقرار توزیع شده تراز آنچه هم اکنون در حال تحقق است نمیشاند، توهّمات جور واجور و نشدنی همچون : "انتقال پایتخت " ، "ارزوی پولپوت گونه مهاجرت معکوس" ، " تخلیه جمعیتی شهر" و بسیاری از سیاستهای مسئله ساز و مشکل افزین دیگر را کنار خواهیم گزارد ! در نتیجه ، شرایطی را میتوان بوجود آورد ، تا اقدامات بعدی ، البته با حمایت افکار عمومی در جهت رفع موانع عمدتا" سیاسیء توسعه اقتصادی اجتماعی سوق داده شوند ، و سیاست گذاری ها به طرح توهّمات جور واجور و در نهایت دنباله روی از الگوهای کلیشه ای ، چنانکه رایج است ، سوق داده نشوند.

ادامه در بخش سوم

خرداد 1389 مهدی کاظمی بیدهندی